

آمیولانس

«پسورد» موفقیت زنان لورفت



پوریا عالمی

● رئیس سازمان ملی بهره‌وری ایران گفت: خودباوری رمز دستیابی زنان به مناصب بالای مدیریتی است. زنان پرسیدند: بخشید حالا این رمز را کجا باید وارد کنیم؟

زنان پرسیدند: بخشید رمز را گفتید ولی یوزرنیم چی؟

زنان پرسیدند: آیا رمز و پسورد «خودباوری» است و یوزرنیم «بنبود یک‌مرد برای پرکردن صندلی مدیریت مربوطه» است؟

زنان پرسیدند: بخشید دستتان درد نکند رمز را لو دادید، فقط نگفتید چرا روش رمز گذاشتید؟ یکی از مردان گفت: من متوجه نشدم رمز موفقیت زنان خودباوری است یا باروری؟ یکی از زنان گفت: یخ کنی یخچال. تو خوبی. اصلا ما بارور، تو باربر. تو ماشین باربری. تو تربلی ۱۸چرخ.

مرد مربوطه گفت: حرف زیادی زن زن زنی زیاد. اسید می‌پاشم روت‌ها. ترس‌بابا... اسید نبود که... بطری آب‌خوردنه...هاها... وای مُردم از خنده... زنان گفتند: اینجا را باش. خودشان رمز گذاشتند. خودشان پسورد گذاشتند. خودشان تبعیض قایل می‌شوند. آخرش هم یا اسید می‌پاشند یا شوخی خرکی می‌کنند. یکی از مردان که داشت از بطری آب‌معدنی می‌خورد گفت: ببین رئیس سازمان ملی بهره‌وری ایران گفته پسوردتان چیست. فمینیست‌بازی دربیاورید می‌زنم هکتان می‌کنم‌ها.

ما گفتیم: نوچ‌نوچ...

یکی از زنان گفت: آمبولانس چی چرا اینقدر بعضی از مردان می‌زنند توی سر ما.

ما گفتیم: خب نگذارید توسری‌خور بمانید. سعی کنید سری توی سر‌ها دربیاورید.

یکی از مردان گفت: نه تو خوبی. فقط تو خوبی. یک طوری حرف می‌زنی. زنان همه با هم بغض کردند و نت برداشتند. آمبولانس‌چی هم بغض کرد.

و در انتها همه به سمت افق حرکت کردیم تا خودمان را از دست بعضی‌ها کم‌وگو‌ر کنیم.

پیشخوان

● جلسه نقدوبررسی کتاب «خط چهار مترو» نوشته لیلی فرهادپور، امروز سه‌شنبه ۱۱آذر، ساعت ۱۷ در فروشگاه نشرثالث با حضور شیوا ارسطویی،

اسدالله امراپی، مهسا محب‌علی و امیرعلی

نجومیان برگزار می‌شود.

● کتاب پشت آینه‌های قدیمی، نوشته سهیلا فکور، روز پنجشنبه ۱۳آذر، در کافه کتاب آمه رونمایی می‌شود. این کتاب مجموعه‌ای است از قصه‌های خاطره‌وار و شیرین که روزگار دیروز را به‌یاد می‌آوردند؛ روزگار کرسی‌های گرم و تریچه‌نقلی و تلخون سرسفره و آینه‌های قدیمی قاب‌نقره‌ای، اسامی قصه‌ها هم مناسب با همین حال‌وهواست؛ بافتی، نذری، دایی‌ممد، آبرو، کوچه بن‌بست، پری خانوم و... . دوره‌می اهالی کتاب، به بهانه چاپ این کتاب و با همت گروه کتاب‌بازها، در روز پنجشنبه‌از ساعت‌۴الی ۷ برگزار می‌شود و قرار است میهمانان و علاقه‌مندان به کتاب با نخودچی، کشمش و نان و پنیر و سبزی‌خوردن پذیرایی شوند. محل برگزاری، کافه نشر آمه، بلوار کشاورز، تقاطع خیابان کارگر شماره۳۰۸ است و ورود برای تمامی دوستان‌ران کتاب آزاد است.

● مجلاتی با موضوع زندگی حیوانات چندوقتی است که یکی بعد از دیگری منتشر اما خیلی زود از گردونه مطبوعات حذف می‌شوند.

شماره اول «دانش طبیعت»

اما گواه این است که این مجله آمده تا بماند.

دانش طبیعت یک فصلنامه آموزشی، پژوهشی و اطلاع‌رسانی است که کار خود را از پاییز امسال آغاز کرده و در اولین شماره، با گرافیکی متفاوت به موضوع حیات‌وحش پرداخته است. سه حیوان مهم طبیعت ایران در این شماره از دانش طبیعت معرفی شده‌اند؛ یوزپلنگ آسیایی، زرافه و گراز. از یوزپلنگ شاید این‌روزها خیلی شنیده باشید اما شناخت دنیای آنها شاید نیاز به تخصص بیشتری داشته باشد که در گزارشی مفصل به آن پرداخته شده. گراز‌ها اما تا به‌حال در مطبوعات ایران خیلی مورد بحث قرار نگرفته‌اند. دانش طبیعت که گراز به‌عنوان گونه‌ای یاد می‌کند که از دوره ساسانی تا به‌حال در محیط‌زیست ایران حضور داشته، زرافه اما داستان دیگری دارد. خیلی‌ها به دنیا می‌آیند و می‌میرند بی‌آنکه زرافه‌ها را دیده باشند. دانش طبیعت پرونده ویژه‌ای برایشان ترتیب داده تا این حیوان گردن‌دراز را به آنهایی که دنیای حیات‌وحش را دوست دارند معرفی کند.

شترق روزنامه

www.sharghdaily.ir

سه‌شنبه ۱۱ آذر ۱۳۹۳ • ۹ صفر ۱۴۳۶ • ۲ دسامبر ۲۰۱۴ • سال دوازدهم • شماره ۲۱۷۷ • ۱۶صفحه

اذان ظهرتهران ۱۱:۵۴ • اذان مغرب ۱۷:۱۱ • اذان صبح فردا ۵:۲۸ • طلوع آفتاب ۶:۵۷

روزنامه‌فردا

کارتون خواب

آروین

arvinmad@gmail.com



نگاه

کارزاری برای نجات سرطانی‌ها



امصر زارع‌کهنومیوی

مرتضی پاشایی که مرد، نسل جدید غمباد گرفت. جوانان و نوجوانان گریان با تمام احساس، مرگ بر «مرگ» گفتند. مرگ، محرم یواشکی‌ترین لحظه‌های آنان را گرفته بود. مرتضی پاشایی صدای آنان بود؛ صدایی که «سرطان» خیلی زود، خفه‌اش کرد. سونامی سرطان چنان تاخت‌وتاز می‌کند که گویی، برای بردن انسان‌ها به گور، با وِپا و حصیه سالیان گذشته کورس گذاشته است. من از ایدز آفریقایی و ابولای عربستانی سخن نمی‌گویم، من از سرطان ایرانی حرف می‌زنم؛ بیماری هولناکی که دوستان و کسان و نخبگان و ما را می‌بلعد. این‌بار باید به حضور جدی یک «قوی‌با» فرصت بدهیم تا در کلان‌ترین و جدی‌ترین حالت ممکن در نهاد ایرانی‌ها شعله‌ور شود: سرطان‌قوی‌با. بله باید از سرطان ترسید، باید به مبارزه و مقابله با آن پرداخت. باید درباره راه‌های پیشگیری از ابتلا به آن اندیشه کرد. باید مردم را آموزش داد. باید از همه احتمالات ابتلا به آن، پرهیز کرد. باید ترسید و خود را از این حیوان درنده بی‌صدا و بی‌غرش نجات داد. اما کسانی که گرفتار این اختاپوس هراسناک هستند؛ چه کنند؟ آیا آنان باید بمیرند؟ آیا مرگ محتوم فرجام آنان است؟ نباید تلاشی برای نجات آنان کرد؟ علم پزشکی می‌گوید، می‌توان شرایطی مهیا کرد که آنان به زندگی بازگردند. بخش بزرگی از این «شرایط» نه در اختیار جامعه مدنی که وابسته به آن بخش از حاکمیت است که نظام سلامت را مدیریت می‌کند. رشد دانش پزشکی، کم‌کردن هزینه‌های درمان، توسعه صنعت بیمه و ترویج نیکوکاری در حوزه سلامت و... همه از آن نوع اقدامات است که اداره نهاد قدرت و سرمایه را می‌طلبد. اما چه‌کاری از دست جامعه مدنی برمی‌آید؟ من و تو برای نجات «مرتضی پاشایی»‌ها از مرگ محتوم چه باید بکنیم؟ آیا باید دست‌روی‌دست بگذاریم تا آنها بمیرند و خیابان‌ها را از اشک پر کنیم؟ آیا کاری غیر از لایک کردن و ناله‌کردن داریم؟ آیا ما که نه در نهاد دولت تصمیم‌گیر هستیم و نه آنقدر پول داریم که به داد وضعیت نظام سلامت و صنعت بیمه برسیم، می‌توانیم

در آستانه فصل سرما، همیشه موضوع بی‌خانمانی و کارتن‌خواب‌ها مطرح می‌شود و جامعه نیازمند این است که بداند مجاری قانونی و نهادهای مردمی برای اسکان و آسایش این افراد چه فعالیت‌هایی انجام می‌دهند. در بخش قانون، ما مصوبه‌ای داریم مربوط به سال۷۸ شورایعالی اداری که برای سازمان‌ها در خصوص افراد بی‌خانمان و کارتن‌خواب مسوولیت‌هایی را تعیین کرده است. بر این اساس شاید باورش سخت باشد ولی بخش عمده‌ای از نهاده‌ها و سازمان‌های کشور در این امر مشارکت دارند و این اتفاقا بهانه خوبی است برای اینکه میزان امید جامعه به آسایش و اسکان کارتن‌خواب‌ها در روزهای سرد



حسن موسوی‌چلک*

سرما و فرصت احیاشده

زمستان بالا باشد. در میان این نهادها، نیروی انتظامی، شهرداری، وزارت کشور، دستگاه قضا، سازمان تامین‌اجتماعی، بهزیستی، کمیته امداد و... اصلی‌ترین نهادهایی هستند که باید برای اقدامات عاجل درخصوص کارتن‌خواب‌ها آستین بالا بزنند. اما این به این معنی نیست که از حمایت نهادهای غیردولتی و مردمی، صرفنظر کنیم. طبیعتا در کنار شهرداری‌ها و به‌ویژه شهرداری تهران که در چندسال گذشته، بیشترین فعالیت‌ها را در زمینه اسکان کارتن‌خواب‌ها با راه‌اندازی گرمخانه‌ها داشته، نهادهای مردمی و موسسات خیریه هم حاضرند و تاکنون توانسته‌اند کمک‌های زیادی به مدیریت شهری یا دولت در این زمینه داشته باشند. تجربه‌ها نشان داده که مشارکت خیرین،

دیالوگ

روایت دختر بلوچی که در ۱۲سالگی «عروس» شد

همیشه دوست داشتم معلم بشوم

پنج‌ونیم از خواب بیدار می‌شوم، اول صبحانه درست می‌کنم، بعد کارهای خانه و غذاپختن. مشکلی نیست.

با این برنامه همیشگی، حوصله‌ات سر نمی‌رود، هنوز ۱۸ساله‌ای و پرانرژی؟ نه حوصله‌ام سر نمی‌رود، با بچهام هستم.

هردو دوست داشتید بچه‌دار شوید؟ بله! از وقتی که مهدیس آمده خیلی فرق کرده‌ایم، زندگی‌مان شادتر شده.

بعد از ازدواج شما، دختری از نزدیکانت بود که در این سن ازدواج کند؟ بله، چندماه پیش، ۱۷سالش بود.

مادرت چطور؟ ۱۸سالگی ازدواج کرد. یعنی سنی که تو الان داری؟ بله!

احساس تنهایی نمی‌کنی وقتی با مشکلات زندگی زناشویی مواجه می‌شوی؟ نه همیشه خاله، عمه، مادر و مادربزرگ کمکم کرده‌اند.

در مورد مسایل خاص‌تر و خصوصی‌تر زندگی چطور؟ چیزهایی را که می‌توانستم به آنها بگویم، گفته‌ام و کمک کرده‌اند و چیزهایی را که نتوانسته‌ام خودم یک‌جور، حلشان کرده‌ام.

برای آینده چه برنامه‌ای داری؟ نمی‌دانم... اینکه در زندگی خوشبخت باشم، بچهام را بزرگ کنم که درس بخواند.

اگر برای مهدیس در ۱۲سالگی خواستگار بیاید، موافقت می‌کنی؟ بشرط این است که درسش را ادامه بدهد تا مثل من نباشد.

فقط همین؟ نه، طبیعتا باید خواستگار خوبی هم باشد.

اگر کسی مثل پدرش باشد، چطور؟ بله قبول می‌کنم، مرد مهربانی است.

همین حوالی

ضعف اطلاع‌رسانی در اهدای سلول‌های بنیادی

در سریع‌ترین زمان ممکن، نقشه خونشان مشخص شود، می‌توانند با درخواست از پزشک و نوشتن در دفترچه بیمه و مراجعه به آزمایشگاه‌های خصوصی اقدام کنند. البته در بیمارستان «شریعتی»، در «بخش خون»، انواع پلاکاردها و اطلاعات‌ها برای دریافت پلاکت وجود دارد. می‌توان شماره‌ها را برداشت و مراجعه کرد. ولی به‌نظر نمی‌رسد سازمان خاصی برای این ماجرا وجود داشته باشد. اهدای «پلاکت» مانند اهدای خون است با این تفاوت که خون بعد از گردش در دستگاه دوباره به بدن باز می‌گردد. علاقه‌مندانی که می‌خواهند برای دادن «پلاسما» شرکت کنند می‌توانند به مکان‌های دیگری مراجعه کنند.

این علاقه‌مندی و توجه مردم که هرروز هم بیشتر می‌شود؛ اتفاق خوبی است زیرا موارد و اطلاعات ثبت‌شده خونی ایران در «بانک جهانی خون»، بسیار کمتر از حد ثبت‌شده در کشورهای دیگر است.

بیمارستان شریعتی برای دادن پلاسما و عضویت در «بانک سلول‌های بنیادی» بروند که این موضوع هم درست نیست. به‌نظر می‌رسد بهتر است اطلاعات به شرکت دقیق‌تری مطرح شود. همان‌طوری که جیب رضایی نیز گفته است: «امکان ثبت اطلاعات سلول‌های بنیادی افراد از طریق خون در بیمارستان «شریعتی» تهران با اهدای حجم اندکی از خون باوطلب همراه است. بیشتر مردم و حتی آنهایی که به بیماری‌هایی مانند تالاسمی منور مبتلا هستند هم می‌توانند متقاضی شوند». کمک در این زمینه بوده‌اند.

اما مرحله بعدی که قرارگرفتن اطلاعات خون در بانک سلول‌های بنیادی است نیاز به داشتن کیت‌هایی در این بیمارستان و بانک خون دارد که به‌نظر می‌رسد گاهی هم در این‌زمینه دچار کمبودند و نیازمند آن هستند که خیرین وارد عمل شوند؛ اما چگونه و به چه طریقی باید با بیمارستان هماهنگ شود؟ از طرفی اگر هم عده‌ای قصد دارند

هلیا آبادی، ماجرای سرطان توانسته بسیاری را نسبت به این بیماری حساس کند، حالا اینکه مدیران می‌گویند افزایش سرطان داریم، نه «سونامی» سرطان، یا اینکه مدام دلیلی می‌آورند که مسایلی همچون بزرین و... دلایل این اتفاق نیست جای دیگری باید بررسی شود. نکته مهم در این میان حضور مردم و علاقه‌مندان و خیرین برای انجام کاری و برداشتن قدمی در این راه است. از هفته پیش تاکنون مردم به‌دنبال راه‌های مختلف برای کمک در این زمینه بوده‌اند.

چندین‌نفر هم پیشنهاد داده‌اند که برای عضویت در «بانک سلول‌های بنیادی» ایران اقدام شود. اما به‌نظر می‌رسد که اطلاعات کامل در این زمینه وجود ندارد. رضا کیاپیان در برنامه هفت، قدم پیش گذاشته و گفته است عضویت در این زمینه از طریق لاله گوش انجام می‌شود که درست نیست. عده‌ای دیگر نیز قرار گذاشته‌اند تا به طبقات دوم و چهارم

● شاید خیلی‌ها ندانند که تا همین چندسال پیش در تهران، کوچه‌ای به نام کوچه پاریس وجود داشت؛ کوچه‌ای که اتفاقا در آن، آدم‌های معروفی از قمرالملوک وزیری گرفته تا نمایوبیوخ چند صبح‌ای زندگی کرده‌اند. اما «کیتی صفرزاده»، نویسنده‌ای که سال‌ها در گل‌آقا حضور داشت، در کتاب «کوچه پاریس» به سراغ این کوچه آمده است اما مقصد روایت داستان هیچ‌کدام از این آدم‌های معروف را ندارد. گرچه در طول داستان اشاراتی به ساکنان این کوچه می‌شود اما قهرمان اصلی داستان شخصیت گمنامی است که بعد از صدسال در جست‌وجوی گمشده‌ای به محل زندگی‌اش برمی‌گردد، البته زمانی که صدسال جلوتر از زمان فعلی است. راوی داستان که در صدسال



کوچهی پاریس

● ششمین شماره ماهنامه «زنان امروز» در ۱۵۴صفحه و با قیمت ۱۰هزارتومان روانه کioskهای روزنامه‌فروشی شد. در صفحات روایت مستند این ماهنامه پوشه‌ای به بررسی راهکارهای حمایت از قربانیان اسیدپاشی با تیتیر «مرهمی بر چشم‌های اصفهان» گردآوری شده است. مقاله‌ای هم توسط فرنگیس بیات، تألیف و ترجمه کیوسک‌های روزنامه‌فروشی بحران، گفت‌وگویی با دکترحسن نمکدوست‌تهرانی هم انجام شده با عنوان «در عصر اشباع رسانه‌ای خوزه‌های اطلاعاتی باید صحیح و صادقانه بر شوند». همچنین گفت‌وگویی با سیمیا بینا درباره لایالیه، موسیقی محلی و... صورت گرفته با این تیتیر: آرزو دارم لایالیه‌ایم در ایران منتشر شوند.



زنان